

در باره نظامی و خمسه خسرو و شیرین

خسرو و شیرین ، دومین داستان منظومی است که نظامی سرودن آنرا در حدود سال ۵۷۶ هجری قمری پایان رسانیده است .

« این نامه بنام ابوطالب طغرل بن ارسلان پادشاه سلجوقی و اتابک شمس الدین ابوجعفر محمد ایلدگز ملقب بجهان پهلوان و برادر وی اتابک قزاق ارسلان که این دو برادر برادران مادری ارسلان پدر طغرل و نگاهبان پادشاهی وی بوده اند در حدود پانصد و هفتاد و سه شروع و در حدود پانصد و هفتاد و شش تمام شده است

« ولی چون شمس الدین جهان پهلوان در پانصد و هشتاد و یک در طی مسافرت برنج زحیر در گذشت پس از او مابین طغرل و قزلشاه جنگ و خصومت آغاز گردید و قزلشاه در آذربایجان و طغرل در عراق و همدان بیادشاهی مشغول شدند و در حدود پانصد و هشتاد و یک یا دو قزلشاه نظامی را دعوت کرده و تعهدات برادر خود جهان پهلوان را نسبت بوی انجام و ده « حمدونیان » را با قتل وی نسل بعد نسل واگذار کرد .

کیفیت این واقعه در خاتمه خسرو و شیرین منظوم است و در حقیقت این نامه بنام قزلشاه خاتمه یافته و نیز از فرزند ارشد جهان پهلوان ابوبکر نصره الدین هم در خاتمه ، ستایش و مدحی شده است . » (وحید دستگردی - شرح حال حکیم نظامی گنجوی - صفحات « عط » و « ف ») .

از لحاظ تعداد ابیات و بزرگی حجم نیز ، این منظومه میان آثار نظامی درجه دوم را حائز است و تنها « شرفنامه » یعنی نخستین قسمت اسکندرنامه نظامی از آن مفصلتر است .

خسرو و شیرین « در بحر هزج مسدس مقصور و تقریباً مشتمل بر شش هزار و پانصد بیت است . درین بحر پیش از نظامی فخرالدین اسعدگرگانی مثنوی و یس و رامین را منظوم داشته .. » (وحید دستگردی - شرح حال - صفحه « مز »)

خسرو و شیرین ، یکی از معروفترین کتابهای نظامی و شاید معروفترین و سرشناسترین کتابهای وی است . درین کتاب که صرفنظر از اشعار الحاقی فراوان دارای شش هزار و پانصد و دوازده بیت است ابیات سست ، مضامین مبتذل و بازاری و نکات ناسنجیده و رکیک کمتر میتوان یافت . کتاب بامنتهای استاد و چیره دستی بنظم

آمده و شاعر منتهای هنرمندی خویش را در تلفیق الفاظ و عبارات و اسجاع و قوافی بکار برده، تشبیهات بدیع، اشارات دلنشین و استعارات زیبا کرده و رعایت حال و شرایط و اوضاع قهرمانان داستان خویش را، هر گاه که رشته سخن را بدست یکی از آنان میداده، خود بلباس آنان در می آورده، گاهی شاهانه سخن ساز میکرده و گاه براز و نیاز خسروی، معشوقانه و شیرین وار جواب می گفته و گاه مجنون آسا سخن در دهان فرهاد مینهاده است.

منظره سازیهای زیبا، نقاشی های خیال انگیز، دیدهای وسیع و عالی، ترکیبات لفظی بدیع و شیرین، یافتن پیوند صورتی و معنی کلمات و ارسال امثال سائردر این کتاب بقدری بامهارت و دقت صورت گرفته است که آدمی در برابر آن بشگفت می افتد. نظامی درین کتاب هر جا چهره شیرین و هنر فرهاد و صحنه باغ و تیرگی شب را توصیف میکند، خواننده را با اعجاب و تحسین بدنبال خویش میکشاند و او را از سرچشمه فیاض ذوق بدیع و دیدة دقیق و روشن بین خویش سیراب میسازد. توصیفات و منظره سازیهای او، از لحاظ دقت نظر و ریزه کاری و توجه بشام اطراف و جوانب کار، استادان فرنگی مکتبهای رالیسم و رمانتیسیم را بیاد می آورد (برای نمونه رجوع کنید به: «صفت بهار و عیش شیرین» (ص ۱۲۵) نسخه وحید دستگردی و مقدمه «افسانه گفتن خسرو و شیرین و شاپور و دختران» (ص ۱۳۱) همان نسخه و «تنها ماندن شیرین و ذاری کردن وی» (ص ۲۸۰) همان نسخه و مقدمه دیگر فصول و مباحث)

بهمین دلایل، خسرو و شیرین، بزودی قبول عام یافت و ذکر جملش در دهان مردم افتاد و نسخه های آن با اطراف و اکناف پراکنده گشت و هنردوستان و زیبایی شناسان را بخود جلب کرد و کارش بجایی رسید که در همان دوران حیات نظامی، یا چندی پس از مرگش، قطعاتی ازین کتاب را اهل دل و حال، در مجالس سماع و عیش زمزمه میکردند و با آن «ضربی خفیف» میزدند. (رجوع کنید بشرح حال حکیم نظامی وحید دستگردی) پس از آن نیز شعرای مقلد که راز نام آوری نظامی را در نیافته بودند، بتقلید نظامی خسرو و شیرین سازی را آغاز کردند و نه تنها از اصل داستان بلکه از یک کایک ایبات و مضامین و تعبیرات آن، بوجهی ناقص و سخیف تقلید کردند و صحنه ها ساختند و خسرو و شیرینها از طبع نارسای خویش بیرون کشیدند و بدست گمنامی و فراموشی سپردند.

زیبایی خسرو و شیرین، و هنری که در تنظیم و پرداختن آن بکار رفته بود، حتی طاعتان و حسودان و بداندیشان را بخود جلب کرد و زبان خرده گیران نابخورد را بست. نظامی خود گوید که وقتی بکار پرداختن خسرو و شیرین دست زده بودم خرده گیری اذدر در آمد و عتابی سخت بامن در گرفت که:

مزن پنجه درین حرف و ورق مال
بردار استخوانی روزه مگشای
که دنیا را بودی آرزومند
کلید قفل چندین گنجنامه
زرا ندوسیم تر زین میتوان زیست
نه استاد سخنگویان دهری؟
چرا رسم مغان را تازه داری؟...

«پس از پنجاه چله در چهل سال
درین روزه چوهستی پای برجای
نکرده آرزو هر گز ترا بند
چو داری در ستان نوک خامه
مسی را بر زرا ندودن غرض چیست
چرا چون گنج قارون خاک بهری
در تسو حید زن کاوازه داری

و نظامی از گفتار تلخ وی ترش رویی نمیکند و زبان وی را بدین تمهید می بندد:

| | |
|--|--|
| «ز شیرینکاری شیرین دل بند وزان دیبا که می بستم طرازش چو صاحب سنگ دید آن نقش ارژنگ بدو گفتم ز خاموشی چه جویی؟ بصد تسلیم گفتم ای من غلامت چو بشنیدم ز شیرین داستان را | فرو خواندم بگوشش نکته بی چند نمودم نقشهای دلنوازش فرو ماندا ز سخن چون نقش بر سنگ ز بانگ کس که احسنی بگویی؟ ز بانم وقف بر تسبیح نامت ● ز شیرینی فرو بردم زبان را ... |
|--|--|

(خسرو شیرین نسخه وحید - صفحات ۳۶ و ۳۷)

بنا بگفته نظامی، داستان خسرو و شیرین، در شهر « بردع » از شهرهای قفقاز معروف و مشهور بوده ولی مردم سایر نقاط از آن آگاهی نداشته و شاعر که داستانی بدین شیرینی را میباید، آنرا بنظم در می آورد و دردنیای فارسی زبان شهره میکند:

| | |
|--|--|
| «حدیث خسرو و شیرین نهان نیست اگر چه داستانی دلپسند است بیاضی در گزارش نیست معروف ز تاریخ کهنسالان آن بوم نظامی خود بدرستی این داستان معتقد است و در خسرو و شیرین تصریح میکند که نشانه هایی از قهرمانان داستان هنوز وجود دارد و بهین دلیل عقل نمیتواند در قبول آن سستی کند: | وزین شیرین تر الحق داستان نیست عروسی در وقایه شهر بند است که در بردع سوادش بود موقوف مرا این گنجنامه گز معلوم |
|--|--|

۹۱

| | |
|--|---|
| «نیارد در قبولش عقل سستی نه پنهان، بردوستیش آشکارست اساس بیستون و شکل شیدیز هوسکاری آن فرهاد مسکین همان شهرود و آب خوشگوارش حدیث باربد با ساز دهرود | که پیش هاقلان دارد درستی اثرهایی کز ایشان یادگارست همیدون در مداین کاخ پرویز نشان جوی شیر و قصر شیرین بنای خسرو و جای شکارش همان آرامگاه شه بشهرود |
|--|---|

(خسرو و شیرین نسخه وحید - صفحات ۳۲ و ۳۳)

اما خود تصریح میکند که نخستین شارح این حکایت، یعنی فردوسی طوسی هنگام گزارش این داستان، چون بسن کهولت و شصت سالگی رسیده بود، سخن از عشق گفتن، سودمندش نیامد و حدیث عشق خسرو و شیرین را از قلم انداخت یا باصطلاح نظامی «طرح کرد».

بهین دلیل، نظامی، از گزارش سلطنت خسرو پرویز و وقایع گوناگون و متعدد آن، در خسرو و شیرین تنها بذکر حدیث عشق ایندو و مطالبی که با آن مربوط است میبرد و اینکار را به نیت «مردغازی» یعنی فردوسی بانجام میرساند:

| | |
|---|--|
| «حکیمی کاین حکایت شرح کردست چو در شصت او فتادش زندگانی بعشقی در که شست آمد پسندش نگفتم هر چه دانا گفت از آغاز در آن جزوی که ماند از عشقبازی | حدیث عشق از ایشان طرح کردست خندانگ افتادش از شست جوانی سخن گفتن نیامد سودمندش که فرخ نیست گفتن گفته را باز سخن راندم نیت بر مرد غازی |
|---|--|

بدین ترتیب داستان خسرو و شیرین ، یعنی در واقع داستان خسرو ، ناقص میباید و برای تکمیل شرح پادشاهی خسرو میبایست شاهنامه فردوسی مراجعه کرد .

روایت فردوسی از خسرو و شیرین

اما بحث ما درباره داستان منظوم خسرو و شیرین نظامی است و بنا براین چون اساساً بوقایع سلطنت خسرو پرویز کاری نداریم ، تنها آن قسمت از شاهنامه را مورد توجه قرار میدهیم که مندرجات و وقایع خسرو و شیرین را تأیید میکند یا با آن تعارض دارد .

نظامی معتقد است که وقتی هرمز پدر خسرو پرویز ، بر اثر مکر بهرام چوبینه و سکه زدن بنام خسرو پرویز و پراکندن آن در بلاد ایران بر فرزند خشم گرفت ، پرویز از درگاه پدر گریخت و بسوی ارمنستان رفت و در آنجا - در درگاه مهین بانو ملکه ارمن و عهده شیرین - بعیش و عشرت و میگساری پرداخت و بر اثر تقار و کدورتی که با شیرین پیدا کرد بروم سفر کرد و بدرگاه قیصر باریافت و ازو لشکر و ساز و برگ گرفت و آهنگ رزم بهرام چوبینه کرد .

فردوسی ، درین باره سخنی نمیگوید . بنا بمندرجات شاهنامه خسرو پرویز پس از خشم گرفتن پدر باذربایجان میروید و در آنجا درنگ میکند تا خبر کودی پدر و مرگش را بدو میرسانند سپس با عجله بسوی مداین میآید و بر تخت می نشیند و چندی بعد بر اثر شورش بهرام چوبینه و حمله وی بمداین ، متواری میشود و یکسر بروم میروید و پس از تفصیلاتی که ذکر آن درین مختصر نمیگنجد ، با قیصر عهد مودت می بندد و عهد نامه بی بخط خود بدو میفرستد و در آن تمهداتی درباره شهرستانهای مرزی روم میکند و دختر قیصر موسوم به مریم را بزنی میگیرد و با لشکری آراسته بایران می آید و پس از سه جنگ با بهرام چوبینه ویرا شکست میدهد و تاج و تخت از دست رفته را بچنگ می آورد . چون تمهدات خسرو نزد قیصر از نظر بحث ما اهمیت دارد ، آنرا از شاهنامه عیناً نقل میکنیم :

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| یکی نامه بنوشت بر پهلوی | بر آئین شاهان ، خط خسروی |
| که پذیرفت خسرو زیزدان پاک | ز گردنده خورشید و ارمنده خاک |
| که تا من شوم شاه در پیشگاه | مرا باشد ایران و کنج و سپاه |
| نخواهم ز دارندگان با ز روم | نه لشکر فرستم بدان مرز و بوم |

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| هر آن شارسانی گزان مرز بود | اگر چند یگار و بی ارز بود |
| بقیصر سپارم همه يك يك | ازین پس نوشته فرستیم و چك |
| همان نیز دختره گزان مادرست | که پاکست و پیوسته قیصرست |
| بهداستان پدر خواستیم | بدین خواستن دل بیاراستیم |
| | |

(شاهنامه ، چاپ بروخیم - جلد نهم - صفحه ۲۷۵۳)

و درین میانه تنها نامی که برده نمیشود ، نام شیرین ، برادرزاده مهین بانو ملکه ارمنستان است .

شیرین در شاهنامه

نظامی ، ملاقات خسرو و شیرین را ، پیش از رفتن پرویز بروم و ملاقات با قیصر و گرفتن دختر قیصر بزنی ، عنوان میکند . اما در باره گزارش سفر روم و عهد نامه خسرو با قیصر و باقی جریاناتی که اتفاق افتاده سخنی نمیگوید و خوانندگان را شاهنامه حوالت میدهد و باین چند بیت بسنده میکند :

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| چو قیصر دید کامد بردش بخت | بدو تسلیم کرد آن تاج با نعت |
| چنان در کیش عیسی شد بدو شاد | که دخت خویش مریم را بدو داد |
| دو شه را در زفاف خسروانه | فراوان شرطها شد در میانه |
| حدیث آن عروس و شاه فرخ | که اهل روم را چون داد پاسخ |
| همان لشکر کشیدن با نیا طوس | جناح آراستن چون بر طاووس |
| نگویم چون دگر گوینده ای گفت | که من بیدارم از پوینده ای خفت |
| چو من نرخ کسانرا بشکنم ساز | کسی نرخ مرا هم بشکنند بساز |

(خسرو و شیرین نسخه وحید - صفحه ۱۶۰) .

اما در شاهنامه چنین نیست و چنانکه گفتیم ، در آغاز داستان پادشاهی خسرو پرویز ، نامی از شیرین در میان نیست . خسرو از بهرام حکمت میخورد ، به روم میرود و باز میگردد ، بهرام را شکست میدهد و سالها ازین قضایا میگذرد . روزی خسرو پرویز در شکارگاه بشیرین بر میخورد و او را بشکوی خویش در مداین میفرستد . فردوسی بناسبت این پیشامد سخنی چند در باره دوستی گذشته خسرو و شیرین بیان می آورد و از اصل و نسب و کیفیت سوابق الفت و مودت آن دو چیزی نمیگوید :

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| چنین گفت داننده دهقان پیر | که دانش بود مرد را دستگیر |
| غم و شادمانی بیاید کشید | ز هر تلخ و شوری بیاید چشید |
| جوانان دارنده و با کهر | نگیرند بی آزمایش هنر |
| چو پرویز ناپاک بود و جوان | پدر زنده و پور چون پهلوان |
| و را بر زمین دوست ، شیرین بدی | بر و بر چو روشن جهان بین بدی |
| پسندش بودی جز او در جهان | ز خوبان و از دختران مهان |
| بدانگه که شد بر جهان شهریار | ز شیرین جدا بود يك روزگار |
| بگرد جهان بر بی آرام بود | که کارش همه رزم بهرام بود |
| چو خسرو بیردخت چندی بهمر | شب و روز گریان بدی خوب چهر |

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| چنان شد که یکروز پرویز شاه | همی آرزو کرد نخبیر گاه |
| بیاراست بر سان شاهنشاه | که بودند ازو بیشتر در جهان |
| | |
| همی راند با تاج و با گوشوار | بزر بافته جامه شهریار |
| ابا یاره و طوق و زرین کمر | بهر مهره ای در نشاند کهر |
| چو بشنید شیرین که آمد سپاه | بیش سپاه آن جهاندار شاه |

بیوشید و گلنارگون کرد روی
 همه بیکرش گوهر و زرش بوم
 نگارش همه گوهر پهلوی
 بروز جوانی بند شاد کام
 سرشکش زمگان برخ برجکید
 بیروز بنمود بالای راست
 همی گفت از آن روزگار کهن
 که بیمار بد نرکس و گل درست
 زبان تیز بگشاد بر پهلوی
 خجسته کیا، کرد شیراوژنا
 که دیدار شیرین بد آنرا پزشک؟
 دل و دیده گریان و خندان دولب
 کجا آنهمه عهد و سوگند ما؟
 همی ریخت بر چهره لاژورد
 بزردی رخس گشت چون آفتاب
 ز رومی چهل خادم نیکنام
 سوی خانه گوهر آگین برند
 ابا باده و رود و با میسگار

ز شهر اندر آمد بکاخ یلند
 بیوسید پای و زمین و برش

**که بر ما مبر جز به نیکی گمان
 جهان را بدین مژده نودهدید**

اما موبدان زیر بار این وصلت نیروند و چند روزی در بارگاه خسرو حضور نیسیا بند
 خسرو کس میفرستد و آنان را بدر بار میخواند و از هلت غیبت آنان جویا میشود و اظهار
 دلنگی میکند. کسی درباره غیبت توضیحی نمیدهد و همه بانگاه موبد اشاره میکنند
 تا در این باره توضیح بدهد. وقتی موبد چنین می بیند بر میخیزد و چنین میگوید:

بسی نیک و بد دیدی از روزگار
 ز کار بزرگان و کار مهان
 بزرگی از آن تخمه پالوده گشت
 چنان دان که پاکی نیابد بسر
 که از راستی بر کند آستی

**که شد یار با شهر یار بزرگ
 که خسرو برو خواندی آفرین
 بهر جای روشن بدی روی اوی
 نکر دند یاد از چنین داستان**

یکی زرد پیراهن مشکبوی
 یکی از برش سرخ دیبای روم
 بسر بر نهاد افسر خسروی
 ز ایوان خرم بیامد پیام
 همی بود تا خسرو آنجا رسید
 چوروی و رادید بر پای خاست
 زبان کرد گویا بشیرین سخن
 بنرکس گل ارغوان را بشت
 بدان آبداری و آن نیکبوی
 که شاها، هزبرا، سپهبد تنا
 کجا آنهمه مهر و خونین سرشک؟
 کجا آنهمه روز کردن زشب؟
 کجا آنهمه بند و پیوند ما؟
 همی گفت و از دیده خوناب زرد
 بچشم اندر آورد از و خسرو آب
 فرستاد بالای زرین ستام
 که او را بمشکوی زرین برند
 وزان جایگه شد بدشت شکار

چو آن خسروی برزو شاخ بلند
 ز مشکوی شیرین بیامد برش

**بموبد چنین گفت شاه زمان
 هر این خوب رخ را بخسرو دهدید**

بروز جوانی پدی شهر یار
 شنیدی بسی نیک و بد در جهان
 کنون تخمه مهتر آلوده گشت
 بدر پاک و مادر بود بد هنر
 ز کژی نجوید کسی راستی

**دل ما غمی شد ز دیو سترگ
 بایران اگر زن نبودی چنین
 چو شیرین نبودی بمشکوی اوی
 نیاسمات آن دانشی راستان**

خسرو آنروز بگفتار موبد پاسخ می‌دهد و فردای آن ، برای موبدان و در باریان مثالی می‌آورد و از آن چنین نتیجه میگیرد که شیرین ، در مشکوی من راه راستی و دستکاری پیش خواهد گرفت و اگر پیش ازین طشت زهر بوده است ، وقتی ازبوی من بویا شد ، مانند طشت می‌میشود. مهتران براین رأی خسرو آفرین میخوانند و خسرو با شیرین زنا شویی میکند .

اما نکته مهم اینست که در شاهنامه ازدواج خسرو و شیرین ، پیش از درگذشت مریم دختر قیصر اتفاق می‌افتد و سرانجام نیز ، شیرین مریم را مسموم میکند و پسرش شیرویه را بیند می‌کشد . اما در خسرو و شیرین نظامی ، بزرگترین عامل جلوگیری از زناشویی خسرو و شیرین مریم دختر قیصر است که بروی زرا - در صورت ازدواج با شیرین و حتی ملاحظت باوی - تهدید بخود کشی میکند. پس از مرگ مریم نیز ، وصال خسرو و شیرین مدتی بتأخیر می‌افتد. خسرو برای عشرت کردن با شکر اصفهانی ، از مداین باصفهان می‌رود و شکر را بمقر فرمانروایی خویش می‌آورد و میخواهد آتش عشق شیرین را با آب وصل شکر فرو نشاند ، اما چون از اینکار نیز طرفی نمی‌بندد ، دوباره با شیرین از در صلح و آشتی در می‌آید و سرانجام او را بزنی میگیرد .

اختلاف دیگری که در روایات فردوسی و نظامی دیده میشود ، نخست اینست که خسرو پرویز ، در شاهنامه ، بدست مردی بنام « مهر هرمزد » که از طرف شیرویه مأموریت داشته ، بقتل میرسد . محرک این قتل سرداران ایران بوده‌اند که قتل خسرو را از فرزندش میخواهند و شیرویه یک کیسه دینار و یک خنجر برنده به « مهر هرمزد » میدهد و وی جگرگاه خسرو را میدرد . اما در خسرو و شیرین نظامی شیرویه شخصاً پدر را در حالیکه در آغوش شیرین بخواب رفته بود بقتل میرساند .

فردوسی ، پس از مرگ پرویز ، از دفاع بسیار جالب و مؤثر شیرین سخن میگوید . شیرویه ویرا بجادویی و بدکنشی متهم ساخته بود و شیرین در برابر او چنین از خود دفاع میکند :

وزان بی‌گنه زشت دشنام اوی

که ای تاجور شاه گردن فراز
دل‌وجان آن بدکنش بست باد
شندوست و بودش ازین شادکام
که رای‌وی از جادویی تازه بود
بدیده بدیدی همی روی شاه
که شبگیر چون خشم نگماشتی
بدیدار من جان بیاراستی
نباید سخن کز بر شهریار
بیش کس اندر مگو این سخن

بر آشفته شیرین ز پیغام اوی

فرستاد پاسخ بشیروی باز
سخنها که گفتی تو ، برگست و باد
کجا جادویی در جهان جز بنام
و گر شاه ازین رسم و اندازه بود
که جادوبدی کس بشکوی شاه؟
مرا از بی‌فرهی داشتی
ز مشکوی زین مرا خواستی
زگفتار چونین سخن شرم دار
ز دادار نیکی دهش یاد کن

پاسخ شیرین را نزد شیروی میبرند. شاه امر باحضار شیرین میدهد. شیرین میگوید بدون حضور انجنسی از دانایان و جهاندیدگان بنزد شاه نخواهم رفت. شیروی پنجاه مرد داننده و سالخورده را احضار میکند و در حضور آنان شیرین را بزناشویی میخواند اما ...

که ای شاه پیروز بادی و شاد
ز پاکی و از راستی یکسویم
ز تیزی جوانان نگیرند کین
که بودند در گلشن شادگان
ز تازی و کزی و نابخردی ؟

بهر کار پشت دلیران بدم

زمن دور بد کژی و کاستی
ز هر گونه ای از جهان به ریافت
وگر سایه تاج و پیرایه ام
همه کار ازین پاسخ آید بدید
ز شیرین بغویی نمودند راه
چه بر آشکارا، چه اندر نهان
جهان دیده و کار کرده سران
که باشند زیبای تحت مهی

که جفتش بدو خاله آراستت

ز شوی خجسته بیفزاید اوی
پوشیدگی نیز مویش بود
به پیوستگی در جهان نو شدم
نشتش نبود اندرین مرز و بوم
که کس در جهان آن ندید و شنید
بدیشان چنان شاد بد شهریار
چو مردانسه آن تاج چرخ کبود
زبانم مباد ار پیچم ز داد

همه روی، ماه و همه پشت، موی
یکی گر دروغست بنمای دست
که آنرا ندیدی کس اندر جهان
نه از تئبل و مکر، از بد خوبی
نه از مهران نیز بشنیده بود
خیو زیر لبها بر افشاندند ...

زن مهتر از پرده آواز داد
تو گفتی که من بد زن و جادویم
بدو گفت شیرویه، بود این چنین
چنین گفت شیرین با آزادگان
که از من چه دیدی شما از بدی
بسی سال بانوی ایران بدم

نخستم همیشه جز آراستی

بسی کس بگفتار من شهر یافت
بایران که دید از بنه سایه ام
بگوید هر آنکس که دید و شنید
بزرگان که بودند در پیش شاه
که چون او کسی نیست اندر جهان
چنین گفت شیرین که ای مهتران
بسه چیز باشد زنان را بهی

یکی آنکه با شرم و با خواستت

دگر آنکه فرخ پسر زاید اوی
سوم آنکه بالا و رویش بود
بدانکه که من جفت خسرو شدم
چو بی کام و بیدل بیامد ز روم
از آن پس بدان کامگاری رسید
وزو نیز فرزندم آمد چهار
چونستور و چون شهریار و فرود
ز جم و فریدون چو ایشان نژاد

بگفت این و بکشاد چادر ز روی
سه دیگر چنین است رویم که هست
مرا از هنر موی بد در نهان
نمودم همه پیشت، این جادویی
نه کس موی او پیش ازین دیده بود
ز دیدار پیران فرو ماندند

(شاهنامه بروغیم - جلد نهم - صفحات ۲۹۳۷ - ۲۹۳۸ - ۲۹۳۹ - ۲۹۴۰)

تفصیل داستان خواستکاری شیروی از شیرین و آن سخنها که رفت مورد

بحث ما نیست. بطور اجمال شیرین شپروی را میفریبد و خود بدخمی که تابوت خسرو را در آن نهاده بودند میروند و بروایت فردوسی با خوردن زهر هلاهل بجات خود خاتمه میدهد و بروایت نظامی باخنجر جگرگاه خود را - بهمان ترتیب که خسرو را کشته بودند - میدرد و روی جسد خسرو جان میسپارد.

نظامی از چهار فرزند شیرین نیز سخنی بمیان نمی آورد و درباره این داوریها و دفاع شیرین از خویش نیز سخنی نمیگوید، در صورتیکه شاید بهترین موقع برای ابراز هنر و نشان دادن زبردستی شاعری، همین مجلس مناظره شپروی و شیرین است.

بهرحال، اینست اختلافاتی که میان روایت فردوسی و نظامی از خسرو و شیرین وجود دارد. البته فردوسی، از داستان فرهاد کوهکن و داستان شکر اصفهانی که دو داستان الحاقی است (و ممکن است بعد ها این روایت افزوده شده باشد) گفتگویی نمیکند و بهمین سبب نیز ما این قسمت را بطور جداگانه مورد بحث قرار خواهیم داد.

چنانکه میدانیم، پرویز، یکی از عیاش ترین و هوسبازترین و تجمل پرست ترین شاهان سلسله ساسانی است. کار این هوسبازی بجایی رسیده که قسمت اعظم آن توسط مورخین نقل شده و نظامی هم، با همه اهتمامی که در بیان عشق آتشین خسرو و شیرین و شیرین بخسرو داشته، نتوانسته است هوسبازیها و عشرت پرستیهای خسرو را نادیده بگیرد. داستان شکر اصفهانی که در خسرو و شیرین نظامی آمده است، نمونه نفرت انگیزی از شهوت رانیهای خسرو را بدست میدهد.

پرویز معشوقه های بیشمار داشته و هر ساعت بادلبری نردهوس میباخته است. اما بطوریکه از مطالعه خسرو و شیرین نظامی و داستان شیرین در شاهنامه برمیآید، شیرین یکی از آن معشوقه های خسرو بوده است که بر اثر آگاهی بر موز دلبری و داشتن زیبایی خیره کننده (پس از زادن چهار فرزند وی سی سال بانوی ایران بودن دل از شپروی میرباید) نتوانسته خسرو را بشدت بخود مجذوب سازد و او را با وجود مخالفت موبدان و بزرگان کشور بزناشویی باخویش وادارد.

مخالفت رجال و درباریان خسرو و شیرین، در منظومه نظامی تصریح نیامده است. اما از خلال سطور میتوان دریافت که سرگردانی دراز شیرین بی چیزی نبوده است و با آنکه نظامی میخواهد آنرا معلول مخالفت شدید مریم وانمود کند، اما پس از مرگ مریم نیز بی تکلیفی شیرین ادامه مییابد و میداست که جریانات دیگری نیز مانع وقوع این زناشویی است.

نظام طبقاتی اجتماع دوره ساسانی و آداب و رسوم آن در آن دوران در کمال قوت و شدت جاری بوده و رعایت میشده، میتوان یکی از مؤثر ترین عوامل مخالفت موبدان با وصلت خسرو و شیرین دانست و در هر حال، آنچه در هر دو داستان محقق است اینست که شیرین بر تمام این موانع غلبه میکند و پرویز را بخود اختصاص میدهد.

خسرو و شیرین نظامی

داستان خسرو و شیرین با صرف نظر از ابیات الحاقی محقق و مسلم، دارای

شهرزاد و پانصد و دوازده بیت است . این داستان را بطور کلی میتوان بچند قسمت تقسیم کرد :

۱ - مقدمه داستان که حاوی مطالبی درباره توحید و نعت پیامبر و سبب نظم داستان و آموزش خواستن و ستایش ممدوحین و پژوهش کتاب و امثال این مسائل است . این قسمت را در حقیقت نمیتوان جزء داستان بحساب آورد و هنگام انتقاد هنری و ارزیابی داستان خسرو و شیرین از لحاظ تکنیک، از آن نامی برد . قسمت مذکور ، که با فصل « آغاز داستان خسرو و شیرین » بیابان میرسد ، مشتمل بر پانصد و هفتاد بیت است .

۲ - داستان هرمز و خسرو پرویز و برخورد با شیرین و معاشقه آنان با یکدیگر . این قسمت از پایان مقدمه تا آخر کتاب را تشکیل میدهد . اما در میان آن ، دو داستان فرعی دیگر طرح میشود و بیابان میرسد .

۳ - نخستین داستان فرعی ، داستان فرهاد کوهکن است . داستان فرهاد که با مرگ قهرمان آن بیابان میرسد ، بطور کلی مشتمل بر پانصد و چهل و هفت بیت است و ما در جای خود از آن بتفصیل گفتگو خواهیم کرد .

۴ - دومین داستان فرعی ، داستان شکر اسپهانی است که معلوم نیست بچه مناسبت و برای اجرای چه نقشی میان داستان خسرو و شیرین آمده است . این داستان نیز مجموعاً یکصد و هفتاد و پنج بیت است .

پس از پایان داستان شکر اسپهانی سرگذشت خسرو و شیرین از نو آغاز میشود و با کشته شدن خسرو و خودکشی شیرین پایان مییابد .

۹۸

با توجه بر مراتب فوق ، اگر مقدمه خسرو و شیرین و ابیات داستانهای فرهاد کوهکن و شکر اسپهانی را از کلیه منظومه موضوع کنیم داستان خسرو و شیرین بر رویهم مشتمل بر پنجهزار و سیصد و بیست بیت خواهد شد و اگر از فصل « معراج پیغمبر » ببعدها که با داستان ارتباطی ندارد و در پایان کتاب افزوده شده بحساب نیاوریم جمعاً داستان خسرو و شیرین بیش از پنجهزار و بیست و شش بیت نخواهد داشت . بدین ترتیب ، نظامی با آنکه بسیاری از وقایع سلطنت خسرو و پرویز را که در شاهنامه مسطور بوده ناکفته گذاشته است ، معذک قسمت عمده این منظومه را گزارش عشق خسرو و شیرین تشکیل میدهد .

متأسفانه برای ما ، آوردن خلاصه داستان در این مختصر نه مقدور و نه پسندیده است و بهمین سبب خوانندگان عزیز را برای استحضار از وقایع داستان بخود کتاب حواله میدهیم و در اینجا فقط ملاحظاتی را که درباره قسمتهای مختلف این سه داستان داریم ، می آوریم .

- تا تمام -